

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد قراگوزلو
۱۷ می ۲۰۱۶

در حقانیت دستمزد ۳.۵ میلیون تومانی! متن سخنرانی در روز جهانی کارگر ۱۳۹۵

درآمد

به مناسبت روز جهانی کارگر، به اهتمام "جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان" و با حضور و مشارکت جمعی از فعالان مستقل کارگری و مدافعان کودکان کار و خیابان جلسه ای در تهران برگزار شد. محور اصلی این جلسه دستمزد بود. من به عنوان سخنران نخست این جلسه – با این پیش شرط قطعی که هیچ یک از نمایندگان شوراهای اسلامی در میان سخنرانان حاضر نباشند- ضمن طرح مباحث چندگانه ای با استدلال و ایجاز تمام از مبانی اقتصادی و سیاسی حقانیت دستمزد ۳.۵ میلیون تومانی دفاع کردم و در پایان به پرسش های مطروحه پاسخ دادم.



داکتر قراگوزلو - سمت چپ نفر اول

شاید اگر خبرگزاری ایلنا خلاصه مخدوش و به شدت مغشوشی از سخنان من ضبط و منتشر نمی کرد و امکان این که گزارش فوق مبناي قضاوت و برداشت های نامربوط واقع شود در میان نبود، مکتوب کردن این مباحث هم چندان ضروری نبود. ایلنا نه فقط نسبت به تعرض من علیه سه جانبه گرایی و ماهیت عمیقاً ارتجاعی شورای عالی کار- که خود سخنگوی آن است- سکوت کرده و طرح ناقص و غلط غلطی از آن به دست داده است بلکه با سخاوتمندی تمام عیار دفاع از دستمزد سه و نیم میلیونی را نیز تا حد سه میلیون کاسته است....در نتیجه این توهم پراکنی ایلنا و بی

تعهدی مطلق نسبت به اصول اولیه خبرنگاری حرفه‌ای لازم دیدم. مباحث خود را مکتوب کنم و یکی دو نکته را هم که به دلیل ضیق وقت مجال طرح نیافت؛ اضافه کنم. با توجه به این که هنگام تدوین این متن فایل صوتی سمینار به دست من نرسیده است در نتیجه ارجاع من فقط حافظه گرفتار و درب و داغونم خواهد بود. نکته پیداست که نه در آن سخنرانی و نه در این مجال قصد نگارنده همان طور که پلمیک با فرد یا گروه و سازمان خاصی نیست به همان شکل گرایش و خط سیاسی مشخصی مد نظر بوده است که از آن به عنوان "خط سنتر" یاد می‌کنم و با تأخیر فراوان شکل بندی نوین آن را به دوران انتخابات یازدهم ریاست جمهوری اسلامی و عروج دولت روحانی حواله می‌دهم. من از این گرایش در یکی دو مقاله ام سخن گفته‌ام و صرفاً به منظور یادآوری همین قدر اضافه می‌کنم که این خط گرایشی است متنوع و مخلوط از جریان‌های به اصطلاح سکولار و به قول خودشان دموکرات و جمهوری خواه و سوسیال دموکرات و جسته گریخته مدعی سوسیالیسم اردوگاهی! گرایشی که سه سال پیش گفت "اگر می‌خواهید ایران، سوریه نشود به روحانی رأی بدهید." گرایشی که در جریان برجام لهله کشید که به "اهتمام ظرافت دیپلوماسی خارجی دولت امید جنگ امریکا علیه ایران منتفی شده است." گرایشی که در ماجرای انتخابات مجلس شورای اسلامی دهم و خبرگان اخیر از این که دو "ضلع مثلث جیم" مغلوب اصلاح طلبان شده چنان غش و ریشه رفت که پنداری برلین فتح شده است! گرایشی که برای خروج از بحران حاکم بر بورژوازی ایران خط و ربط صادر می‌کند و نگران اعتصاب و فرار سرمایه است و برای "رونق تولید ملی" پرپر می‌زند! باری برای ورود به بحث دستمزد اشاره به چند نکته مرتبط با روز جهانی کارگر ۱۳۹۵ ضروری است.

الف. سال جاری به اهتمام پافشاری و تلاش بی وقفه پیشروان سوسیالیست و پیگیری تشکل‌های مستقل و در متن اعتراضات همه روزه کارگری در نهایت بخش قابل توجهی از افراد و سازمان‌ها و "احزابی" که تا سال پیش هنوز سوار افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم بودند و بیهوده با دستمزد بالای خط فقر مخالفت و در واقع لجبازی می‌کردند تسلیم خواست کارگران پیشتاز و تشکل‌های مستقل کارگری شدند و در کنار جنبش ایستادند. تا این جای کار یک گام به پیش!

ب. چنان که دانسته است روز یازده اردیبهشت و پیش از روز جهانی کارگر چند نفر از فعالان کارگری در شهرهای مختلف دستگیر شدند. این دستگیری‌ها از چند منظر با دستگیری‌های اول می‌۸۳ سقز و ۸۸ پارک لاله متفاوت بود. پیش بینی نگارنده این بود که زمان بازداشت‌ها طولانی نخواهد شد. چنین نیز شد! این امر مؤید شکل بندی صورت جدیدی از توازن قواست که خود را به صور مختلف نمایان می‌سازد و نسبت به سال‌های گذشته کفه مبارزه را به سود جنبش کارگری سنگین تر می‌کند. من مدت هاست که بی توجه به مباحث حاشیه‌ای "دفاعی یا تعرضی" بودن جنبش از این توازن قوای جدید و ضرورت اتخاذ تاکتیک متناسب صحبت می‌کنم و معتقدم آن دسته از فعالان که به بهانه "فقدان توازن قوای مطلوب" و به تبع آن "پرهزینه‌گی مبارزه" خانه نشینی و محفل‌یسم پیشه کرده‌اند، در واقع این دو "بهانه" را برای توجیه انفعال خود و هیچ کاری نکردن پیش کشیده‌اند! روزی که توازن قواء به نفع جنبش و مطابق نظر این عزیزان سنگین شود باید ایشان را در انتهای صفی دید که پرچم آن در دستان کارگران بی ادعاست! اما نکاتی که من به اجمال گفته‌ام.

اول. دوستان از من خواسته‌اند درباره دستمزد و حقانیت دستمزد ۳.۵ میلیون تومانی که از سوی یک عده لیبرال چپ و سوسیال دموکرات مورد تعرض واقع شده است، صحبت کنم. حتماً وارد این مقوله خواهم شد اما پیش از آن دوست دارم دغدغه‌های خودم را با شما به اشتراک بگذارم و دوست تر می‌دانم که در جلسه به جای متکلم الوحده بودن نظر شما را نیز در این موارد جویا می‌شدم. راستش من یک سلسله تحقیقات گسترده در خصوص چپستی پیروزی و شکست

انقلاب بهمن ۵۷ انجام داده ام که فشرده ای از آن در چند شماره منتشر شده است. اصل بحث و تحقیق در قالب یک کتاب به وزارت ارشاد رفته و مانند سه کتاب دیگر من غیر مجاز اعلام شده است. بخشی از این تحقیقات مربوط می شود به نقش طبقه کارگر در انقلاب بهمن ۵۷. براساسی طبقه کارگر ایران در چه پروسه ای وارد مبارزه عنی و گسترده علیه رژیم شاه شد و چگونه توانست در متن یک اعتصاب گسترده سراسری حکومت شاه را تا حد "صدای انقلاب شما را شنیدم" به عقب براند؟ چگونه آن جنبش عظیم توسط جریان ملی اسلامی مصادره شد؟ نقش پول و کمک مالی و فقدان صندوق های اعتصاب در مصادره جنبش کارگران نفت چه بود؟ و چرا ضرورت دارد که تجربیات آن دوران به شکل تلاش برای **ایجاد صندوق های مالی** کمک به خانوارهای کارگران زندانی و اعتصابی اینک مد نظر ما قرار گیرد تا مانع از ربودن جنبش توسط نهادهای سرمایه داری داخلی و بین المللی شود. این افراد متشکل در خانه کارگر و شوراهای اسلامی – امثال محبوب و ربیعی و کمالی و سرحدی زاده – چگونه توانستند سیاست "شورا پورا مالیده" را در کارخانه ها عملیاتی کنند؟ براساسی با وجود این همه فشار روزافزونی که سرمایه داری حاکم به طبقه کارگر وارد می کند کجاست آن "کارگر نفت ما رهبر سر سخت ما" که در مقابل بورژوازی حاکم بایستد، تشکل مستقل را ایجاد کند و از بدیهی ترین حقش که همانا دستمزد منطبق با یک زندگی مرفه و شرافتمندانه باشد، دفاع کند؟ **موانع تشکل یابی کارگری** در ایران کنونی چیست؟ آیا تنها استناد کردن به **استبداد سیاسی** حاکم می تواند قانع کننده باشد؟ اگر چنین است چرا و چگونه بلشویک ها توانستند در شرایط استبدادی خشن دوران تزارها آن همه شورای کارگری درست کنند و در لحظه لازم دست به قدرت سیاسی ببرند؟ آیا چنان که گفته می شود مثلاً **سکتاریسم** یا **محفلیم** مانع تشکل یابی است؟ نقش رویکرد هوشمندانه حاکمیت در ماجرای **پیمانکاری ها، بیکاری و رقابت و اتمیزه کردن** کارگران در این مهم چیست؟ آیا مشکل در نوع رویکرد فعالان و پیشروان جنبش به شکل سازمان یابی است؟ چنان که مثلاً دوستانی از **مجمع عمومی** دفاع می کنند و دوستانی دیگر طرفدار **شورا هستند** یا **سندیکا و اتحادیه**؟ آیا **شکست های سیاسی** که به چپ ها و سوسیالیست ها در دهه ۶۰ وارد شده و در عین حال زمینه را برای عروج اصلاح طلبان و لیبرال های جدید مهیا کرده است در آسیب شناسی این مهم دخیل است؟ با توجه به این که همه ما از نقش **شوراهای اسلامی** در سرکوب جنبش کارگری مطلع هستیم و اساساً این مثلاً شوراهای تشکل کارگری حتا از نوع زرد آن نمی دانیم تا کجا محق هستیم با نمایندگان این ها سر یک میز بنشینیم و در مورد مشکلات کارگری از جمله دستمزد تبادل نظر کنیم یا چانه بزنیم؟ آیا چنین جلسه هائی به رسمیت شناختن این سازمان ها نیست؟ البته که کارگران می توانند و راستش چاره ای ندارند جز این که با کارفرما بر سر افزایش مزد چانه بزنند و وارد معامله شوند اما براساسی ماجرای این شوراهای اسلامی و خانه کارگیشان – که یک پای ثابت شورای عالی کار مزدی هستند- از جنس دیگری است. به نظرم می توان موانع تشکل یابی را به سطح گسترده تری نیز کشید و آن را در سطح جهانی ارزیابی کرد. **شکست "سوسیالیسم اردوگاهی"**، شکست "مائوئیسم" و به تبع آن ها پس گرفتن امتیازاتی که **سوسیال دموکراسی** و دولت های رفاه به کارگران داده بودند – یعنی در واقع کارگران گرفته بودند - و تحمیل یک **شکست طبقاتی جهانی** به جنبش جهانی طبقه کارگر به موازات عروج هارترین جناح سرمایه داری یعنی **نئولیبرالیسم** – که البته با نولیبرالیسم مورد انتقاد سوسیال دموکرات های وطنی متفاوت است- تأثیر گسترده ای در سازمان یابی کارگری در کشورهای سرمایه داری فرعی گذاشته است. سرمایه داری آلترناتیوهای چند گانه ای ساخته و پرداخته و در برابر آلترناتیو سوسیالیستی گذارده است. زمانی رزا لوکزامبورگ از دوگانه **"سوسیالیسم – بربریت"** صحبت کرده بود. سرمایه داری توانست گزینه دیگری را علم کند که همانا **رفرمیسم** است که به نوعی در جناح چپ بورژوازی ایستاده است. این رفرمیسم از آن پدیده های بسیار خطرناکی است که باید همیشه زیر ضرب قرار گیرد. البته سوسیالیست ها با آن رفرمیسمی که

میانجی انقلاب واقع شود موافقت اصولی دارند اما مسأله این جاست که در خیلی جاها این رفرمیسم زیر پرچم سوسیالیسم سینه می زند ولی عملاً از منافع بورژوازی حمایت می کند و به ریکاوری سرمایه داری کمک می کند و کمک می کند که سرمایه داری از بحران خارج شود. سیریزا و گرایش سپیراس یک مدل آشکار است که با وجود فرصت و امکانی که از توده مردم یونان گرفته بود در بهترین موقعیت تسلیم تروئیکا شد. این رفرمیسم در ایران نیز پیچیده عمل می کند. البته که کارگران به خانه کارگر و خانم جلودارزاده توهمی ندارند و رأی آوردن این افراد در تهران را باید در متن دیگری ارزیابی کرد اما رفرمیست هائی که از بیرون این نهادها و افراد می آیند ولی به یک مفهوم منافع همان ها را نمایندگی می کنند براحتی می توانند در آینده جنبش را به جاده خاکی بکشانند. می بینید که فضای جهان به نحو عجیبی سه قطبی شده است.

مثلاً در امریکا قطب بربریت را ترامپ نمایندگی می کند، قطب رفرمیسم و میانه و سنتر نماینده خود را در شخصیت به اصطلاح "نیو دلی" سندرز یافته است اما خب سوسیالیست ها به لحاظ تاریخی غایب هستند. گرچه در امریکا با توجه به این که سوسیالیسم خط قرمز بورژوازی بوده است همین درجه پیشروی سوسیال دموکراسی قابل تأمل است. در فرانسه جریان فاشیستی فران ناسیونال بازگشت به همان قطب بربریت را نمایندگی می کند که متأسفانه در غیاب یک کمونیسم رادیکال توانسته است به نحو روزافزونی از کارگران و فرودستان عضو گیری کند! مسأله این است که باید خط سیاسی اجتماعی متکی به رفرمیسم را شناخت، پرچم سوسیالیسم مارکس را از دستش گرفت و پرچم کینز و نیو دیل را به دستش داد.

در ایران نیز خط مشابهی فعال شده است. اگر بخواهیم درباره آینده سیاسی ایران صحبت کنیم به نظر من این خط- که ایدئولوژی حاکم بر جنبش سبز و عقبه بنفش هم بود- رقیب اصلی سوسیالیست ها خواهد بود. در نتیجه هم تقابل طبقاتی و هم مباحثه نظری با این خط اولویت خاصی دارد! سؤال این است که آیا سوسیال دموکراسی در ایران و جهان شانسی دارد یا نه؟ به نظر من بدون درجه ای از پیشروی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی شانسی ندارد و دقیقاً این همان دست انداز پر تنش است که باید روی آن تأمل کرد. بالاخره در شرایط بحران، برنامه های سوسیال دموکرات ها نیز کم جذاب نیست و می تواند در غیاب یک قطب سوسیالیستی نیرومند بخش های وسیع و تحول خواه طبقه کارگر را جذب کند. همان طور که مثلاً حزب لیبر انگلستان و جرومی کوربن کرده است!

دوم. در مورد دستمزد برخی می گویند فضای جنبش کارگری دو قطبی شده است. من اما بر اساس تبیین پیشین سه صف متمایز را می بینم. یکی حاکمیت است و وزارت کار و تعاون و شورای عالی کار مزدی که تکلیفش روشن است. اینان زندگی و معاش زحمتکشان را به عمق فلاکت کشیده اند. اینان **قطب راست** جامعه هستند. با تمام تفاوت هائی که مثلاً میان جبهه مشارکت و جبهه پایداری وجود دارد اینان- همان طور که در ماجرای زدن سوبسیدها دیدیم- همه در کلیات حفظ وضع موجود توافق دارند. دیگری شکل های مستقل کارگری و سوسیالیست ها هستند که سال جاری طی دو بیانیه جداگانه از دستمزد ۳.۵ میلیون تومانی دفاع کرده اند. نه به خاطر این که چون مثلاً "رادیکال" هستند این رقم را پیش کشیده اند. گیرم که رادیکال بودن یک وجه بارز این شکل هاست. بل که به این دلیل ساده که رقم کم تر از ۳.۵ میلیون حتماً بنا بر محاسبات اقتصاددانان حاکم و واقعیت های مادی و عینی موجود پائین تر از خط فقر و کم تر از لوازم امرار معاش یک خانوار چهار نفره است. اینان با وجود همه اختلافات **قطب چپ** جامعه هستند. طیف سوم اما گراشی است که در وسط ایستاده است، بخش شنیداری نبضش با طبقه متوسط "محترم" می زند، و بنا بر محاسباتش می گوید رقم ۳.۵ میلیون تومان "رویائی" و "آسمانی" است، بیرون از توان پرداخت بورژوازی حاکم، نامتناسب با **"تولید ناخالص داخلی"** و مغایر متوسط **"درآمد سرانه سالانه"** است، با **"قدرت تولیدی"** و **"بهره وری کار"** متناسب

نیست، ناظر به **"توسعه و تکامل تکنولوژی و وسائل تولید"** نیست، در قالب **"اقتصاد منزوی و تحریم زده و فرسوده"** ایران نمی‌گنجد و در کنار آن نیز مثلاً می‌گویند افزایش این درجه از دستمزد به **"افزایش نقدینه گی"** می‌انجامد و **"نرخ تورم"** را بالا می‌برد و غیره! اینان همان **جناح سنتر** جامعه هستند. هر گاه که مبارزه طبقاتی حاد و تند می‌شود قطب سنتر به نحو قابل ملاحظه‌ای به قطب راست نزدیک می‌شود. خب این هم یک خصلت خرده بورژوازی ایران است که خلاف سنت های تاریخی و طبقاتی خود عمل می‌کند! زمانی می‌گفتند که مرحله انقلاب دموکراتیک است و بورژوازی ایران به قدر کافی به انکشاف نرسیده و تقابل کار – سرمایه توهم تروتسکیست ها ست و اساساً جامعه ایران هنوز صنعتی نشده است و اصلاً طبقه کارگر ندارد و فعلاً باید رفت زیر رشد نیروهای مولده و راه رشد غیر سرمایه داری و کذا! حالا هم با ورد کارگر یک دم از دعا برای کرامات طبقه متوسط غافل نمی‌شوند! باری تا آن جا که به ارزیابی های این قلم مربوط می‌شود و ای کاش فرصتی برای طرح آن ها بود پرداخت مبلغ ۳.۵ میلیون تومان دستمزد ماهانه با همین وضعیت اقتصادی حاکم نیز ممکن است. منتها باید توجه داشت که بورژوازی ایران – چنان که در یادداشت "دو مقدمه در مورد دستمزد" استدلال کرده ام:

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=72703>

به دلایل ساختاری برای ادامه حیات خود به دو عنصر نیاز مبرم دارد. **یکی استبداد سیاسی و دیگری خرید کار ارزان!** این بورژوازی با هر شکلی از روبنای سیاسی و اعتقادی خود نه دموکرات – به قول برخی "متعارف" – خواهد شد و نه بهای بازار جهانی کار را به کارگران پرداخت خواهد کرد. با توجه به فساد بالا و نهادینه شده و ریسک شدید سرمایه گذاری، انباشت سرمایه و توزیع آن رو به بالا در ایران فقط به یاری استبداد و کار ارزان ممکن خواهد شد. در نتیجه تمام استدلال هائی که می‌گویند اگر مثلاً نماینده واقعی کارگران به "شورای سه جانبه" می‌رفت به مبلغ بیشتری برای مزد می‌رسید از اساس نادرست است. گویا برخی فکر می‌کنند اقتصاد پدیده ای منتزع از سیاست و یک سری آمار و رقم ناب و مطلق است که اگر با استدلال و منطق بیان شود کارفرما و دولت را مجاب خواهد کرد که حقوق واقعی کارگر را پرداخت کند!! گویا مثلاً نظریه پردازان اقتصادی این دولت مانند آقایان نیلی و نوبخت و نهاوندیان و طیبیان و جناب غنی نژاد به این ارقام واقف نیستند و گویا مزد ۸۱۲ هزار تومانی در جریان بحث و مناظره و لحاظ کرد سطح معاش و نیازهای واقعی خانوارهای کارگری قطعی شده است. این گونه نیست. بورژوازی ایران با یک محاسبه دو دو تا چهار تا به سادگی به این نتیجه رسیده است که دستمزد بالاتر از این میزان نرخ سود سرمایه را به خطر می‌اندازد و کاهش می‌دهد و از قطر جیب سرمایه داران "محترم" می‌کاهد و مقرون به صرفه نیست. به نظر من جنبه سیاسی این موضوع بسیار مهم است. آن پیشنهادی که روحانی در جریان کنفرانس داووس به مدیر شرکت توتال داده بود و طرف آن را **"پیشنهاد سکسی"** خوانده بود دقیقاً ناظر به همین ارزان سازی بهای کار است!

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=57871>

سوم. من چهار پنج سال پیش طی هفت مقاله مسلسل تحت عنوان **"مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد"** ارزیابی مبسوطی از مکاتب مختلف اقتصادی به دست داده ام و موضوع دستمزد را در متن همه گرایش های اصلی موجود – از ریکاردویی؛ آدام اسمیتی تا کینزی و خط سومی (گیدنزی) و مارکسی (تعیین مزد حداقل پیرامون کار زنده : کار – ارزش و کالائی شدن کار و استثمار و البته مبارزه طبقاتی) در سیر تطور سرمایه داری تا کنون – نشان داده ام. بنگرید به :

http://ofros.com/maghale/gharaghozolo_mtbad.htm

همچنین در بخش دوم کتاب مفصل "امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" به استناد آمار و ارقام معتبر تصویر روشنی از چیستی افزایش شکاف طبقاتی بر مبنای تعمیق حفره دستمزدها به مثابه یکی از دلایل شکست ترسیم کرده ام:

<https://www.youtube.com/watch?v=1BZar8WA-cQ>

فکر می کنم کم و بیش حرف هایم را زده ام و حالا باید از روی دست خودم همان ها را تکرار کنم! باری..... من در این فرصت به چند ادعا جواب خواهم داد اما ابتداء عرض کنم که خلاف تمام توهم پراکنی های موجود افزایش دستمزد فقط و فقط در چاقوب یک مبارزه سراسری توده نی ممکن است و با ده دوازده تا شکل و هفت هشت تا سندیکا کار زیادی نمی توان کرد! در نتیجه تا زمانی که مبارزات کارگران پراکنده و متشتت و غیر متشکل و محلی و موردی است؛ دستمزد سه تا چهار برابر زیر خط فقر استمرار خواهد یافت. تجربه دوران اصلاحات نشان داده است که رفرم از بالا و به اصطلاح چانه زنی در بالا - چیزی شبیه چانه زدن در شورای عالی کار - اگر به فاجعه به توپ بستن کارگران - چیزی شبیه خاتون آباد و خروج کارگاه های کوچک از شمول قانون کار- نینجامد، "دستآورد" دیگری نخواهد داشت!

چهارم. دوستانی با استناد به آمار و ارقام دقیق نشان داده و ثابت کرده اند که پرداخت دستمزد ۳.۵ میلیون تومانی حتا در چارچوب وضع موجود تولید ناخالص داخلی نیز ممکن است. البته این بحث فقط یک مقوله آماری و مبحث انتزاعی اقتصادی است وگرنه چنان که تأکید کردم ساختار بورژوازی ایران به گونه ای شکل بسته است که حتا با برجام و سازش با غرب و فروش هشتصد میلیاردی نفت بشکه ۱۴۰ دلار هم زیر بار افزایش دستمزد بر اساس شاخص های سرمایه داری جهانی نخواهد رفت! با این حال از آن جا که ارجاع به اعداد از حوصله بحث خارج است من فقط به این تذکر بسنده می کنم که شما کدام مکتب اقتصادی را سراغ دارید که دستمزد را بر مبنای متوسط درآمد سرانه سالانه یا تولید ناخالص محاسبه و پرداخت کند؟ در جامعه ای عمیقاً طبقاتی و به شدت نابرابر این رقم فرضی مؤید چیست؟ آقای احمد توکلی در تلگرامش- و به نقل از ایشان خبرگزاری فارس- گفت و گوئی را نقل می کند که طی آن به یک مدیر میان مایه انتقاد کرده است که "چرا حقوق ۳۷ میلیون تومانی می گیری" و طرف گفته است "چون کار اقتصادی نمی کند و تدریس ندارد و" و در نهایت این که بابا حاضر شده به خاطر آقای توکلی از هفت میلیون ناقابل صرف نظر کند! ملاحظه می کنید آقای درآمد سرانه؟ همه مردم ایران فیش های حقوقی مدیران شرکت بیمه ایران را دیده اند. در یکی از این فیش های حقوقی متعلق به آقائی به نام محمد ابراهیم با شماره پرسنلی ۷۷۴۰ مبلغ خالص قابل پرداخت ۵۰۶.۳۲۹.۶۴۰ ریال بوده است. به عبارت دیگر حقوق سه ماه این حضرت با کل دریافتی سی سال یک کارگر ساده برابری می کند! مبلغ خالص دریافتی ماهانه آقای علیرضا منادی - که حکم حقوقی اش او را "نماینده تام الاختیار رئیس دانشگاه آزاد اسلامی در استان آذربایجان شرقی معرفی می کند، با ضریب هوشی کمی کم تر از متوسط - ۱.۴۹۰.۲۲۵.۰۵۵ است که چیزی است کم و بیش مساوی یک قرن دستمزد یک کارگر ساده!! حالا بفرمائید شما از کدام متوسط در آمد سرانه صحبت می کنید؟ می فرمایند دستمزد سه و نیم میلیون تومانی هزینه تولید را تا ۴۰ درصد افزایش می دهد و به عبارت روشن تر پرداخت چنین دستمزدی برای سرمایه دار مقرون به صرفه نیست و با نرخ سود در تباین و البته تخالف است. البته که چنین است. رادیکالیزه کردن چنین موضعی چیزی جز پیشنهاد انجماد دستمزد نیست! برای این که هزینه تولید بالا نرود و نرخ سود پائین نیاید و سرمایه گذاری مقرون به صرفه مبتنی بر "سود سکسی" باشد؛ بهای کار را حراج کنید! نمی شود هم مدافع کارگر بود و در عین حال نگران افزایش هزینه تولید هم بود مگر آن که برای "تولید ملی" و "بورژوازی ملی" و "شکوفائی تولید" و سینه چاک کرد! و به یاد داشته باشیم

که در ارزیابی های موجود گفته شده است که در نظام اجتماعی تولید سرمایه داری ایران میزان دستمزد چیزی است در حد ۶ تا ۱۵ درصد ارزش مبادله کالا. البته که هر عقل سلیمی می فهمد بخشی از این ارزش اضافه باید صرف هزینه های عمرانی و خدماتی و رفاهی و درمانی شود اما با توجه به حجم عظیم درآمدهای نفتی دولت – که یک رقم آن بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار در زمان احمدی نژاد بوده است- و با توجه به حجم وحشتناک واگذاری ها و خصوصی سازی ها - بالغ بر ۱۰۰۰ تریلیون ریال ظرف بیست سال از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰- و افزایش بهای حامل های انرژی – برای مثال ده برابر شدن بهای بنزین – و تقلیل لحظه به لحظه خدمات عمومی دولتی طرح این مؤلفه سخت مضحک است. در نتیجه مسأله به سادگی این است که در یک نظام "غیر دموکراتیک" که حتا مسأله مالیات حل نشده و میزان دارایی بورژوازی اش در شمار اسرار طبقه بندی شده امنیت ملی است و بخش اعظم واگذاری های آن به جیب نهادهای نظامی امنیتی معاف از مالیات رفته و.....دفاع از دستمزد دو برابر زیر خط فقر به بهانه جلوگیری از افزایش هزینه تولید سخت تراژیک است! نیست؟

پنجم. در مورد تولید ناخالص داخلی و این که بر مبنای این سطح از تولید بورژوازی ایران قادر به پرداخت دستمزد ۳.۵ نیست مایلیم کمی درنگ کنم. می فرمایند اقتصاددانان بورژوازی به کسانی که از دستمزد ۳.۵ دفاع می کنند می خندند و آنان را به سخره می گیرند! و برای تعلیل این تمسخر دست به یک سلسله محاسبات اقتصادی می زنند تا ثابت کنند آن "خنده" چندان هم بیجا نیست! و نتیجه می گیرند بله این رقم ۳.۵ میلیون تومان با تولید ناخالص داخلی همساز نیست. اجازه بدهید به چند نکته خم شوم. اولاً که این دستمزد ۳.۵ بر مبنای ارزش اضافه و نرخ سود و بهای نسبتاً واقعی کار محاسبه شده است و ربط چندانی به متوسط درآمد سرانه و تولید ناخالص ندارد. سال هاست که در معتبرترین آکادمی های دنیا اقتصاددانان بورژوازی جمع شده اند و هنوز یک خط ردیه معتبر بر قانون ارزش مارکس ننوشته اند. اقتصاددانان بورژوازی ایران که حالا نوچه امثال هایک و فریدمن هم نمی شوند. دوم این که کارگران مسؤول ناکارآمدی نظام اجتماعی تولید بورژوائی در ایران نیستند و پائین بودن سطح تولید داخلی و عقب ماندگی تکنولوژی و ابزار تولید و بهره وری و غیره مشکل کارگران نیست! حتا بر پایه قوانین بردگی و دوران اسپارتاکوس کارفرما و برده دار موظف است شکم کارگر و زن و بچه اش را سیر کند! در دوران دسپوتیک هم به خصوص بعد از اصلاحات غارتگری چنین شده است! بالاخره کارگر برای این که سالم و مفید و مقرون به سود کار کند باید به درجه ای بالاتر از خط فقر دستمزد بخور و نمیر دریافت کند! حالا بحث نسبی و مطلقش بماند! سوم این که حتا بر اساس محاسبات رسمی و دولتی هم مزد ۳.۵ با تولید ناخالص در تخالف نیست! بدون این که وارد جزئیات شوم همین قدر عرض می کنم که اگر تعداد کارگران شاغل ایران را – بدون احتساب زنان خانه دار – چیزی حدود ۱۴ میلیون در نظر بگیریم دستمزد ماهی ۳.۵ می شود سالی در حدود ۵۸۰ تریلیون تومان! اگر تعداد کارگران را ۱۳.۵ میلیون نفر لحاظ کنیم می شود سالی ۵۶۱ تریلیون تومان. حال با توجه به آمار رسمی دولتی – که همیشه سر درگم است- و ارقامی که صندوق بین المللی پول برای نرخ رشد دو سال گذشته می دهد تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۹۵ رقمی بالغ بر ۱۶۶۰ تریلیون تومان خواهد شد که باز هم سهم مزد ۳.۵ میلیون تومانی از این رقم چیزی در حدود ۳۰ درصد خواهد شد. حتا اگر فرض کنیم بورژوازی بخشی از این مابه التفاوت را صرف هزینه های عمرانی و خدماتی و یارانه می کند – که با توجه به حجم واگذاری ها و خصوصی سازی ها و افزایش قیمت حامل های انرژی و نان و شیر و آموزش و درمان و بهداشت و حمل و نقل و....- باید گفت که پرداخت چنین مزدی بسیار منطقی و اقتصادی است! در نهایت اصلاً فرض کنیم که همه محاسبات ما غلط است و همه ما بیسوادم و از اقتصاد چیزی نمی فهمیم بسیار خوب برآستی اگر

بورژوازی ایران از تهیه و ایجاد ساده ترین ملزومات یک زندگی شرافتمندانه برای مردم کارگر و زحمتکش ناتوان است جایش را به یک حاکمیت توانا بدهد!

ششم. اجازه بدهید از در دیگری وارد شویم! بدون آن که به روی مبارک بیاورند و بر مبنای یک نظریه مانیتاریستی می گویند افزایش "بی رویه" دستمزد به افزایش **حجم نقدینه گی** و به تبع آن تورم می انجامد! همین هفته پیش اعلام شد که حجم نقدینه گی به هزار هزار میلیارد تومان رسیده است! در مدت ۸ سال زمامداری دولت احمدی نژاد حجم نقدینه گی از ۶۸.۰۰۰ میلیارد تومان به ۵۷۶.۰۰۰ میلیارد تومان افزایش یافته است. یعنی ۸.۲ برابر شده است. جالب این که در همین مدت حداقل مزد روزانه در بهترین تخمین ها فقط ۳.۹ برابر شده است. یعنی از چهار هزار و هشتاد و شش تومان در سال ۸۴ به شانزده هزار و دویست و سی هفت تومان در سال ۹۲ رسیده است. تازه باید در نظر داشت که بخش قابل توجهی از کارگران ایران از دریافت همین حداقل دستمزد نیز بی بهره هستند و بخش معتدله دیگر ده ماه و دوازده ماه و بیش از این ها دستمزد نمی گیرند. در نتیجه این ادعا که افزایش دستمزد به افزایش نقدینه گی می انجامد حتا به اعتبار ارزیابی های رسمی- چنان که گفته شد- نامربوط است. اما سؤال اساسی این جاست که این نقدینه گی که دولت و حاکمیت از آن می نالد و به بهانه کنترل آن دستمزدها را منجمد می کند از کجا وارد بازار شده است؟ و حجم غالب آن در دستان مبارک چه کسانی است؟ پاسخ آن روشن است. مؤسسات اعتباری مالی در چارچوب بازارهای متشکل و غیر متشکل پولی. کم و بیش غالب این مؤسسات در اختیار افراد و نهادهای نظامی امنیتی و البته بروکرات های ارجمند است! و طرفه این که دولت مدعی کنترل نقدینه گی در تاریخ ۳۰ جدی ۱۳۹۲ ضمن صدور بخش نامه ای دال بر "لغو ممنوعیت توسعه شعب بانک ها" عملاً نشان داد که کدام سیاست پولی را دنبال می کند.

و بسیار مهم تر این که تسهیلات این بانک ها و مؤسسات به نحو عجیبی در جیب یک عده خاص خالی شده است. به عبارت دیگر توانایی که کارگران به علت افزایش نقدینه گی در عرصه انجماد دستمزدهای بخور و نمیرشان باید بپردازند دقیقاً به این مهم مربوط می شود.

همه ما جمله ای تکراری از احمدی نژاد را به یاد می آوریم که در تقابل با رقیب ادا می شد و طی آن قرار بود دستان محمود به جیب مبارک برود و اسنادی را بیرون بیاورد که مطابق آن ها تعدادی- گویا شصت هفتاد نفر- نزدیک به شصت هفتاد میلیارد دالر وام و تسهیلات گرفته و از بازپرداخت آن امتناع می ورزند. به عبارت دیگر چند نفر وام میلیاردی بدون وثیقه گرفته و بالا کشیده اند! بخش مهمی از این پول در بازار ارز و سکه و زمین به سودهای نجومی رسیده است. این ثروت هنگفت از سوی رقیب جناح رفسنجانی تا ۱۰۰ میلیارد دالر نیز برآورد شده است. بنا به گزارش روابط عمومی بانک مرکزی (۳۰ جدی ماه ۹۲) کل تسهیلات جاری و غیر جاری ۵۲۳۳ هزار میلیارد ریال بوده است. در این میان ۸۰ درصد از معوقات بانکی فقط به ۳۰ نفر در کل کشور تخصیص یافته است. از این میان ۶۱ پرونده دارای بدهی بالای ۱۰۰۰ میلیارد ریال بوده.

در مورد رابطه تورم و افزایش دستمزد باید در فرصتی دیگر سخن گفت. من در مقاله "**نقدینه گی ، تورم و دستمزد**" نشان داده ام که دستمزد در کجای تورم ایستاده است:

<http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=58510>

همچنین نشان داده ام چگونه آن دسته از فعالان کارگری که تا کنون مدافع افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم بوده اند در دام آمار سازی های بانک مرکزی و مرکز آمار افتاده و بیراهه رفته اند. همین قدر اشاره کنم که ظرف ۳۷ سال گذشته و با استناد به همین آمارهای رسمی حداقل دستمزد ۴۳ درصد کم تر از تورم افزایش یافته است. در این جا دیگر باید از یک استنمار به غایت سبعمانه ارزش اضافه سخن گفت که در کمتر کشور فرعی سرمایه داری - حتا بنگله دیش

– حاکم است! مضاف به این که اگر نرخ تورم را بر مبنای شاخص بهای مصرف کننده یا همان مؤلفه ای که به CONSUMER PRICE INDEX معروف است محاسبه کنیم به سادگی و حتا به استناد آمارهای رسمی می توانیم ثابت کنیم که این نرخ اولاً بر پایه احتساب سبد کالاها و خدمات مصرفی (۲۹۵ کالای مصرفی و ۸۸ مورد خدماتی) در خانوارهای متعلق به دهک های مختلف متفاوت است و ثانیاً در همین محاسبات براحتی می توان نشان داد که ضرایب اولویت بندی کالاها و موارد خدماتی در سبد هزینه خانوارهای کارگر و زحمتکش با بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه بسیار متفاوت است. برای یک خانوار کارگری بخش عمده ای از دستمزد صرف هزینه مسکن و غذا در کنار آب و برق و گاز و پوشاک می شود – برای بورژوازی مثلاً بخشی از حقوق ممکن است به جیب سهام داران محترم استیو جابز و ایرفرانس و پورشه و مازراتی و کوکائین و الماس برود- در صورتی که میزان افزایش بهای اقلام حیاتی مورد نیاز مردم زحمتکش را حساب کنیم به وضوح می توانیم میزان فشار تورم بر خانوارهای کارگری و تفاوت آن با خانوارهای مایه دار را دریابیم!

من در بخش هفتم مجموعه مقالات "انقلابی که مغلوب نئولیبرالیسم شد" ضمن قیاس دستمزد و بهای کالاهای اصلی و خدماتی در دو برهه ۱۳۵۶ و ۱۳۹۳ کاهش قدرت خرید کارگران نسبت به پیش از انقلاب بهمن ۵۷ را نشان داده ام و سیاه بر سفید نسبت به فاصله عمیق دستمزد و نرخ تورم سخن گفته ام تا دلایل مصرع "شاه ماه بود" در میان مردم زحمتکش را هم تبیین کرده باشم. از سوی دیگر وارد شدن به دامچاله "افزایش دستمزد بر مبنای نرخ تورم" با حساب و کتاب های مختلف، دستمزد حداقل در سال ۱۳۹۵ را به رقمی بالغ بر ۱.۴۰۰.۰۰۰ تومان تا ۱.۷۰۰.۰۰۰ می رساند که باز هم در بهترین حالت نصف خط فقر نسبی است! در هر صورت واقعیت این است که افزایش مزد از یک سو باعث کاهش سود می شود و از سوی دیگر – همان طور که مارکس در رساله "مزد ، بها ، سود" ثابت کرده است- افزایش مزد هیچ مرز پایانی ندارد و هیچ ربطی به میزان تکامل نیروهای مولد ندارد. در مواردی افزایش مزد حتا به کاهش بهای یک سری کالاها می انجامد و قیمت کالاهای دیگری را افزایش می دهد و در مجموع اگرچه بهبود وضع مالی کارگران و بالا رفتن تقاضا به برخی افزایش قیمت ها خواهد انجامید اما در قیمت متوسط کالاها تغییر چندانی ایجاد نمی کند. مشروط به این که سرمایه داران به کاهش میزان سود خود تن بدهند و این پدیده همان مفهومی است که فقط در متن مبارزه طبقاتی ممکن است!

کارگران اما می گویند مزد حداقل باید منطبق با هزینه متوسط یک خانوار چهار نفره کارگری باشد. برای رسیدن به چنین رقمی نیازی به محاسبات پیچیده اقتصادی هم نیست. اساساً اقتصاد خلاف بسیاری از علوم دیگر با زندگی روزمره مردم سر و کار دارد و از "ننه جون" جناب مهدی کربوبی تا هر تنابنده دیگری سر برج که می رسد دخل و خرجش را بدون ماشین حساب و نمودار به یاری جیبش محاسبه می کند. حتا بر پایه مراجعه به آمار رسمی بانک مرکزی و خط فقر نسبی و مطلق که اقتصاددانان حکومتی تعیین کرده اند این مبلغ حول و حوش ۳.۵ میلیون تومان است. در پایان تذکر این نکته لازم است که با وجود همه اعداد و ارقام و تحلیل های اقتصادی که در این سخنرانی گفته شد نزاع بر سر رقم واقعی دستمزد به هیچ وجه فقط پلمیکی برای اثبات حقانیت ۳.۵ میلیون یا هر عدد دیگری نیست. کل دعوا میان دو جنبش متفاوت و دو گرایش سیاسی مختلف است..... تمام!

ضمیمه. گزارش ایلنا از این نشست:

در جلسه انجمن طلوع بی نشان ها مطرح شد :

"استفاده ایزاری از کودکان" محصول جامعه سرمایه داری

ایلنا: روز گذشته همزمان با روز جهانی کارگر، جلسه ای با حضور جمعی از کنشگران صنفی کارگری و فعالان حقوق کودکان کار و خیابان با موضوع عوامل مؤثر بر ایجاد کار کودک برگزار شد. به گزارش خبرنگار ایلنا در این جلسه که عصر روز گذشته به میزبانی انجمن طلوع بی‌نشان‌ها برگزار شده بود، «محمد قراگوزلو» درخصوص مزد، «پروین محمدی» در خصوص کار ارزان، کارگر خاموش، و «حسین میربهراری» در خصوص حقوق کودک سخنرانی کردند.

سخنران اول این جلسه محمد قراگوزلو بود. قراگوزلو بایان این که: در تعیین دستمزد ۹۵، مجموعه کافرمایان دولتی و خصوصی با همراهی وزارت کار مبلغی کمتر از خط فقر تعیین کردند، افزود: این که سرمایه‌داری در ایران اجازه واقعی شدن دستمزدها را نمی‌دهد نتیجه مختل شدن روند فعالیت‌های صنایع مولد و در عین حال حاکم شدن مناسبات سوداگری بر روابط اقتصادی است.

قراگوزلو ادامه داد: چندی پیش در خبرها آمده بود که آقای احمد توکلی از یکی از مسئولین پرسیده بود ماهیانه چقدر حقوق میگیری و این فرد در پاسخ گفته بود ۳۷ میلیون تومان و وقتی آقای توکلی اعتراض کرد این فرد به وی گفت با کمتر از این مقدار زندگی نمی‌گذرد.

وی ادامه داد: حال چگونه است که عده ای از افزایش دستمزد کارگران این همه واهمه دارند، خودشان مدعی هستند که با رقم‌هایی کمتر از ۳۷ میلیون تومان نمی‌توانند زندگی کنند.

قراگوزلو با اشاره به این که خط فقر در حال حاضر رقمی در حدود سه میلیون تومان است، افزود: کسانی که پرداخت چنین رقمی را به جای مزد تورم زاد و ناممکن می‌دانند، بدانند: بحران نقدینگی به مؤسسات اعتباری برمی‌گردد که در سال‌های گذشته قارچ گونه رشد کرده‌اند و طبق آمارهای رسمی ۷۵ درصد نقدینگی در اختیار کمتر از ۱۵ درصد است و چندی پیش هم اعلام شد که حجم نقدینگی هزار هزار میلیارد تومان است.

این کارشناس اقتصادی با تأکید بر این که ساختار شورای عالی کار معیوب است، افزود: تاریخچه شکل‌گیری شورای عالی کار به زمانی برمی‌گشت که دولت‌های سوسیال رفاهی در اروپا وجود داشتند. از این رو چون دولت‌های امروز نسبتی با دولت‌های رفاه ندارند در نتیجه روح کارفرمائی بر آن حاکم است در نتیجه مصوبات شورای عالی کار شکست خورده است.

سخنران دوم «پروین محمدی» بود. محمدی با تأکید بر این که سرمایه داری ایران به دلیل ماهیت ویژه خود نتوانسته خودش را با جریان گردش سرمایه در دنیا هماهنگ کند، اظهار داشت: در این شرایط سرمایه داری بحران‌های ناشی از اقدامات تنش‌زای خود را بر دوش کارگران و اقشار محروم انداخته است و پس از آن سعی کرده است که صدای کارگران را خاموش کند.

محمدی به عدم افزایش دستمزد در ۸ سال جنگ ایران و عراق اشاره و کرد و افزود: جنگ بهانه ای بود که باز هم تحت تأثیر آن نسبت به افزایش مزد اقدامی نکنند.

محمدی با اشاره به ماده ۷ قانون کار تصریح کرد: علی‌رغم ظاهر مترقی که این قانون دارد اما توانسته اند به لطف گنجانیدن بخشنامه‌ها و آراء حقوقی به مجموعه مقررات قانون کار در عمل امنیت شغلی را قلع و قمع کنند از این رو امروز شاهدیم که ۹۷ درصد از قراردادهای موقت و سفید امضاء هستند و بدیهی است که این بند قانون کار نیازمند اصلاح و بازنگری است.

این فعال کارگری گفت: پس از تدوین قانون کار، رویکرد سیاست‌گذاریهای خرد و کلان در کشور در جهت تأمین منافع کارفرمایان بوده است و برای همین امروز شاهد ارزان خری هرچه بیشتر نیروی طبقه کارگر هستیم. محمدی در این خصوص افزود: به این منظور کارگاه‌های زیر ۵ نفر و ۱۰ نفر را از شمول قانون کار خارج کردند و طرح استاد-شاگردی را دوباره احیاء کردند.

وی همچنین با تأکید بر این که اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها فقیران را فقیرتر و ثروتمندان را غنی‌تر ساخته است، اظهار داشت: دولت گذشته صرفاً دنبال خالی کردن جیب مردم بود ضمن این که در موازات اجرای این طرح به دنبال آن بود که با افزایش هزینه‌های دیگر دستمزد را کاهش دهد.

این فعال کارگری با اشاره به افزایش ۹ درصدی مالیات بر ارزش افزوده گفت: ما مزد بگیران فقط به کاهش یا افزایش مزد توجه داریم اما سایر کسورات مثل مالیات بر ارزش افزوده را در نظر نمی‌گیریم در حالی که با احتساب افزایش ۹ درصدی ارزش افزوده متوجه می‌شویم که مزد فقط ۵ درصد افزایش یافته در حالی که مسئولان کنونی وزارت کار بر سر کارگران منت می‌گذارند که مزد را دو درصد بیشتر از تورم افزایش داده‌ایم.

محمدی در خصوص عملکرد دولت روحانی در بحث افزایش دستمزد و امنیت شغلی گفت: هم اکنون کارگران زیادی هستند که در کارخانه‌ها با مزد ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان کار می‌کنند. همچنین انبوهی از معلمان حق التدریس را داریم که دستمزدی بسیار پائین دریافت می‌کنند. در عین حال موج بیکاری افزایش یافته و نا امنی شغلی و قراردادهای موقت افزایش یافته است.

حسین میربهراری فعال حقوق کودکان در جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان به عنوان سخنران سوم این جلسه با تأکید بر این که چرکین‌ترین نقطه جامعه سرمایه داری آنجائی است از کودکان در چرخه تولید ارزش استفاده می‌کند، اظهار داشت: خیلی‌ها از من می‌پرسند که جنبش لغو کار کودک چه پیوندی با حقوق کارگران دارد.

میربهراری ادامه داد: من در پاسخ به این افراد می‌گویم جنبش لغو کار کودک بخشی از جنبش لغو پائین نگهداشتن دستمزد است، زیرا سرمایه داری برای فرار از پرداخت همین دستمزد ارزان نیز از کودکان به عنوان ابزاری برای کار ارزان بهره می‌جوید.

وی با اشاره به این که یکی دو دهه پیش وقتی از حقوق کودک صحبت می‌کردیم همه تعجب می‌کردند، گفت: با تصویب پیمان نامه‌های جهانی حقوق کودک توانستیم در این زمینه گام‌های رو به جلویی برداریم. از این رو بنده اعتقاد دارم حقوق کودکان مقدم بر هر مصلحتی است.

وی ادامه داد: کار عنصری است که کودک را از چرخه طبیعی زندگی دور می‌کند و کودک را در سطح مزد بگیران و شاغلان جامعه قرار می‌دهد.

میربهراری در این خصوص که چرا سیستم جامعه سرمایه‌داری کار را به کودکان تحمیل می‌کند، گفت: این سیستم برای بقای حیات چرکین خود نیاز به نیروی کار ارزان و خاموش دارد که کودکان دقیقاً این نیاز را تأمین می‌کنند.

این فعال حقوق کودکان افزود: وقتی دستمزد سرپرست خانواده پائین است باید از سایر هزینه‌ها بزند و اولین کسی که آسیب می‌بیند کودکان هستند. پس به خوبی متوجه وابستگی این چرخه می‌شویم